

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۳۵-۱۱۷

«توصیف فربه»، مهم ترین مسئولیت علمی مورخان از قدیم تا جدید^۱

حسن حضرتی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۳

چکیده

مدعای اصلی جستار حاضر این است که مهم ترین مسئولیت علمی مورخان چه در دوره سنت و چه در دوره مدرن، توصیف عمیق و گسترده رویدادهای مهم گذشته انسانی است. برخی از ناقدان این مدعا، ایرادهایی را بدان وارد و آن را نقد کرده اند؛ از قبیل ترویج رویکرد سنتی، نقلی و اثبات گرایانه به دانش تاریخ که دیگر دوران آن گذشته است؛ ترویج کلیشه کاذب دوگانه «توصیف یا تحلیل»؛ نفی بهره برداری از روش و نظریه در پژوهش های تاریخی، تبلیغ رویکرد خنثی و بی توجه به مسائل اکنون جوامع انسانی (تاریخ برای تاریخ) و... نگارنده در این جستار می کوشد در کنار تشریح بیشتر مدعای خود، به این نقدها نیز پاسخ درخور ارائه کند تا در مسیر تفاهم بیشتر میان اهل تاریخ درباره ماهیت و کارویژه اصلی تاریخ شناسی گامی بردارد. تأکید نگارنده بر این است که دفاع از کارویژه اصلی دانش و رشته تاریخ تلاشی است برای جلوگیری از زوال و تحلیل رفتن این رشته دانشگاهی در درون دیگر رشته های علوم انسانی و رفتاری و به ویژه علوم تعمیمی جامعه شناسی و سیاست شناسی؛ از این رو راه برون رفت از این وضعیت بحرانی را برجسته سازی توصیف فربه به عنوان مهم ترین وظیفه رشته ای مورخان ارزیابی می کند.

کلیدواژه ها: تاریخ شناسی، مسئولیت علمی، توصیف فربه، علوم تعمیمی، قدیم، جدید.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2024.45872.1701

۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران: hazrati@ut.ac.ir

درآمد

نگارنده پیش از این در نوشتاری با عنوان «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان»^۱ از این مدعا دفاع کرده بود که «توصیف فربه» مهم‌ترین وظیفه علمی مورخان بوده و است. این جستار واکنش‌هایی در موافقت یا مخالفت به دنبال داشت. سمیه عباسی و هاشم ملکشاهی در قالب پژوهشی مبسوط که برآیند آن مقاله‌ای با عنوان «تاریخ میان‌رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی»^۲ است، با انجام مصاحبه و رجوع به نوشته‌های موجود، به جمع‌آوری نظرات موافقان و مخالفان پرداخته و در نهایت نتایجی باب میل خود اخذ و ارائه داده‌اند. در یک کلام، ماحصل پژوهش ایشان این است که سیطره رویکرد باورمندان به «توصیف فربه» به عنوان مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان نه تنها «دستاورد روشنی برای برون‌رفت رشته تاریخ از این وضعیت نامطلوب نداشته، بلکه با ایجاد فضای نظریه‌هراسی و جداسازی علم تاریخ از دیگر شاخه‌های علوم انسانی به بهانه یکتانگاری و حفظ استقلال آن، مانع تغییر روشمند در شیوه‌های پژوهشی و آموزشی رشته تاریخ شده است» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۲۱۵-۲۱۴).

جدا از این، در پژوهش یادشده دیدگاه‌های استادانی مانند سیدهاشم آقاجری، علی محمد لوی و دیگران بازتاب یافته که به نوعی رد مدعای اصلی جستار «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان» است. راقم این سطور در نوشتار حاضر می‌کوشد با تشریح بیشتر مدعای خود، به برخی سوءفهم‌ها در این باره پاسخ بدهد تا گامی به پیش برای دستیابی به تفاهم بیشتر درباره ماهیت رشته تاریخ در میان متولیان آن برداشته باشد.

توصیف فربه؟

مدعای نگارنده این است که مهم‌ترین وظیفه علمی مورخان در ذیل رشته تاریخ، «توصیف فربه/ عمیق و گسترده/ جامع/ فراگیر/ پُرمايه» است. برای جلوگیری از برداشت‌های غلط، تعریف دقیق این مفهوم ضروری است. پیش از ارائه تعریف، یادآوری این نکته لازم است که مفهوم «توصیف فربه» پیش‌تر در آثار کسانی مانند گیلبرت رایل^۳، کلیفورد گیرتز^۴، نورمن دنزین^۵ و دیگران به کار رفته و ساخته این قلم نیست. آن‌ها این مفهوم را در مباحث

۱. (حضرتی، ۱۳۹۹: ۸۷-۶۹)

۲. (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۲۲۰-۱۸۳).

3. Ryle, G. (1949). *Concept Of The Mind*. London: Hutchinson And Company.

4. Geertz, C. (1973). *The Interpretation Of Cultures: Selected Essays*. New York: Basic Books.

5. Denzin, N. K. (1989). *Interpretive Interactionism*. Newbury Park, CA: Sage; Denzin, N.

مردم‌شناختی به کار برده‌اند و آنچه مراد آنان است تفاوت‌های بنیادی با منظور نگارنده دارد. در زمانه‌ای که هرکسی می‌کوشد مفاهیم پیش‌ساخته‌شده‌ای مانند «جنگ روایت‌ها»، «تاریخ گذشته گذشته»، «رشته‌نما» و... را به نام خود ثبت کند؛ این قلم برای حفظ امانت‌داری، در جستار پیشین خود با صراحت اعلان کرد این مفهوم را پیش‌تر چه کسانی و به چه معنایی به کار برده‌اند، اما این به معنای آن نبود که مراد این قلم از مفهوم توصیف فربه همانی است که گیرتز و دیگران در پژوهش‌های مردم‌شناختی داشته‌اند؛^۱ زیرا اساساً این مفهوم به معنای دیگری مدنظر است.

تعریف نگارنده از «توصیف فربه» در مطالعات تاریخی بدین قرار است: «توصیف فربه»: پاسخ به پرسش‌های چیستی و چگونگی^۲ درباره‌ی مهم‌ترین رویدادهای گذشته انسانی است. تاریخ‌ورز در این مسیر با بهره‌گیری از روش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز، به دنبال تبدیل داده‌های خام موجود در منابع تاریخی به داده‌ها و شواهد معتبر و متقن آموخته شده و قابل استناد است. به بیان دیگر، «توصیف فربه» در تاریخ‌شناسی، فهم و تشریح صحت و سقم آن چیزی است که در گزارش‌های تاریخی آمده است. بر این اساس باید گفت «توصیف فربه» در تاریخ‌ورزی مقدم (اولی) بر «تفسیر و تحلیل» است نه مقدمه آن.

با تعریف ارائه‌شده، روشن می‌شود که توصیف فربه به دنبال پاسخ به پرسش‌های چیستی و

K., & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2005). *Handbook Of Qualitative Research* (3rd Ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.

۱. برخی این‌گونه برداشت کرده‌اند. برای نمونه (نک. مصاحبه با هاشم آقاجری به نقل از عباسی و ملک‌شاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۲-۱۹۱)

۲. به فهم نگارنده، در پژوهش‌های تاریخی پرسش‌های چیستی و چگونگی هر دو ساحت توصیفی دارند و پرسش‌های چگونگی به دنبال ارائه تبیین علمی رایج و مرسوم نیستند. زیرا به گفته همپل، تبیین تاریخی در مقایسه با تبیین علمی دقت کمتری دارد؛ زیرا تبیین تاریخی تنها تلاش می‌کند تا نشان دهد «رویداد مورد بحث امری تصادفی نبوده بلکه با توجه به شرایط خاص مقدم یا هم‌زمان با آن، رویدادی قابل انتظار بوده است». با وجود این، از آنجا که تاریخ نمی‌تواند گزارش نسبتاً کاملی از شرایط اولیه و فرضیات کلی حاکم بر نظام تبیینی خود ارائه کند، نه تبیین علی و نه تبیین احتمالی عرضه نمی‌دارد. تاریخ، برخلاف علم، فقط می‌تواند «طرح‌های کلی تبیینی» ارائه کند، یعنی طرح‌های مقدماتی تبیین‌هایی که همراه با شرح و بسط جزئیات، می‌توانند قوانینی را که به‌طور تلویحی دربردارند، در صورتی که مورخان کارشان را با دقت و موشکافی بیشتری دنبال کنند، آشکار سازند. (Hempel, 35,38-39,42; نقل از کلارک، ۱۳۹۶: ۵۲).

دبلیو. اچ. والش حتی از همپل فراتر می‌رود. به باور او، تبیین تاریخی مستلزم فرایند اتصال است، فرایندی که مورخ طی آن مفاهیم مسلطی را مشخص می‌سازد که به روشن کردن جزئیات واقعیت‌ها کمک می‌کنند، روابط بین رویدادها را ردیابی می‌کند و از مواد نوعی «روایت معنادار» می‌سازد. اینجا تبیین با توصیف پیوند می‌خورد (همان: ۵۴).

چگونگی است؛ زیرا برای هر مورخی مهم‌تر از این وجود ندارد که بدانند یک رویداد در گذشته واقعاً چگونه رخ داده است. مورخ برای کشف آن لازم است با چشم مسلح به سراغ گزارش‌های باقی‌مانده از رویدادهای گذشته انسانی (اعم از گزارش‌های تاریخ‌نگارانه و غیرتاریخ‌نگارانه/ معرفتی یا غیرمعرفتی) برود. منظور از چشم مسلح، یعنی آشنا به مهارت‌های مختلف و روش‌های گونه‌گونی باشد که برای فهم عمیق و گسترده این گزارش‌ها نیاز است؛ مهارت‌هایی مانند متن‌خوانی، آشنایی با تقویم و گاه‌شماری، ماده تاریخ، زبان‌دانی، سندخوانی، خط‌شناسی، مَهرخوانی و... . نیز روش‌های علمی مختلفی برای فهم فراگیر این گزارش‌ها تعریف شده است؛ از پدیدارشناسی گرفته تا هرمنوتیک و... .

علی‌القاعده باید نتیجه این تکاپوی مهارت‌محور و روش‌مند ختم شود به عبور از «معرفت عامه»^۱ و نیل به «معرفت خاصه»^۲ درباره مسئله مدنظر.^۳ «معرفت عامه» یعنی استناد به داده‌های تاریخی و نتیجه‌گرفتن از آن‌ها پیش از ارزیابی دقیق علمی آن داده‌ها. معرفت عامه در تاریخ‌ورزی یعنی احراز واقعیت به اتکا مرجعیت؛ یعنی مغالطه‌کنه و وجه؛ یعنی پیش از نقد و بررسی درونی و بیرونی راوی و روایت، بر درستی آن حکم کنیم.

«نقد درونی»^۴ و «نقد بیرونی»^۵ راوی و روایت یعنی تأمل در مؤلفه‌هایی مانند هویت فردی، خانوادگی، قومی و ملی راوی؛ فاصله زمانی و مکانی بین راوی و روایت؛ وضعیت و شرایط تاریخی مخاطبان راوی؛ اصالت روایت از لحاظ خط، زبان، نوع کاغذ و شیوه تحریر که آیا با زمانه و فرهنگ راوی تطابق دارد یا خیر؛ تناسب معنوی روایت با روایت‌های موازی؛ مراجع روایت؛ معانی لفظی روایت با توجه به تحول و تطور زبان در بستر تاریخ؛ زدودن امور غیرواقع از روایت؛ علائق، انتظارات، پیش‌فهم‌ها و قصد راوی؛ فهم معنای واقعی روایت و ارزیابی آن در میزان عقل و...^۶ با این ملاحظات است که تاریخ‌ورز می‌تواند معرفت عامه را تبدیل به معرفت خاصه کند. یعنی وقتی از او می‌پرسند که ارتفاع قله دماوند چقدر است، پاسخ ندهد که مثلاً بنا به آنچه مردم دماوند می‌گویند، چهار هزار متر است. بل مسلح به مهارت‌های اندازه‌گیری و روش‌های آن، متربه‌دست، ارتفاع قله را اندازه بگیرد و دقیق بگوید پنج هزار و ششصد و ده متر.

1. Common knowledge

2. Special knowledge

۳. برای پژوهشی تفصیلی درباره خلط معرفت عامه و معرفت خاصه در مطالعات علوم انسانی (نک. طالبان، ۱۳۹۵: ۲۰۶-۱۹۲).

4. Internal Critique

5. External Critique

۶. برای بسط بیشتر این موضوع (نک. حضرتی، ۱۴۰۱: ۳۸-۲۹).

مختصات «توصیف فربه»

پس از ارائه تعریفی از مفهوم «توصیف فربه»، به تشریح ویژگی‌های آن می‌پردازیم تا به بیانی دیگر زوایا و خبایای آن را بیشتر بشکافیم.

الف. ترجیح توصیف فربه به معنای اتخاذ رویکرد سنتی و پوزیتیویستی در تاریخ‌ورزی نیست. به گمان برخی از ناقدان، دفاع از توصیف فربه گام‌نهادن در میدان تاریخ‌نگاری سنتی و مدعایی پیشامدرن درباره معرفت تاریخی است. گویی کسانی که از این مدعا دفاع می‌کنند، مبتنی بر پارادایم سنت به دانش تاریخ می‌نگرند و می‌پژوهند. ماهیت تاریخی را معرفتی سهل‌الوصول می‌شمارند که به آسانی قابل دستیابی است.

نیز تاریخ سیاسی را تنها واحد مطالعه در تاریخ می‌دانند و حجیت را در تاریخ‌نگاری تنها به نقل می‌دهند و نه عقل. در همین راستا، هاشم آقاجری می‌گوید: «در هیچ‌جای دنیا مورخ امروز نمی‌تواند با همان دستگاه‌ها و چارچوب‌ها و روش‌های پیشامدرن، دیگر تحقیق تاریخی بکند... در دنیا چرخش تاریخی اتفاق افتاده است و توجه ویژه‌ای به تاریخ در علوم دیگر شده است؛ مانند آثار گیرتز، داگلاس نورث و... حالا عجیب است که در ایران عده‌ای از موضع رشته تاریخ نه تنها مخالفت می‌کنند با این چرخش‌ها، بلکه حتی مخالفت می‌کنند با اقتضائات مدرن‌شدن رشته تاریخ در ایران» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۲-۱۹۱).

آقاجری در ادامه از مدافعان تاریخ توصیف‌محور می‌پرسد: «اگر نمی‌خواهید به همان روش تاریخ‌نگاری طبری، ابن‌اثیر و اسکندربیک منشی و سپهر تاریخ‌نگاری کنید، بفرمایید این تحول چگونه باید اتفاق بیفتد» (همان: ۱۹۱). هاشم آقاجری به خطا گمان می‌کند مدافعان تاریخ توصیفی تنها توجه‌شان به تاریخ سیاسی است و به تاریخ اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فکری و روانی عنایتی ندارند (همان). به فهم هاشم آقاجری هرکسی از تاریخ توصیفی دفاع کند، اثبات‌گراست (همان: ۱۹۲).

داریوش رحمانیان نیز چنین برداشتی دارد. به نظر او، تاریخ توصیفی یعنی تاریخ نقلی و توجه صرف به تاریخ سیاسی: «هنوز هستند کسانی که از تاریخ رویدادمحور و روایی و توصیفی به‌عنوان تاریخ شایسته و بایسته دفاع می‌کنند و رفتن به سوی عرصه‌ها و موضوعات تاریخ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را آن هم با روش‌ها و رویکردهای جدید، انحراف از سنت و اصول و قواعد تاریخ‌نویسی می‌پندارند» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۶).

در پاسخ باید گفت، تاریخ‌نگاری توصیفی^۱ برابر با تاریخ‌نگاری نقلی^۲ و ذیل پارادایم

1. Descriptive Historiography
2. Narrative Historiography

تاریخ‌نگاری سنتی^۱ نیست. تاریخ‌نگاری توصیفی از آن حیث که بهای ویژه‌ای به روش می‌دهد، رویکردی مدرن است و تعلق خاطر بیشتری به پارادایم تاریخ‌نگاری مدرن دارد؛ از این‌رو در رویکرد توصیف‌محور، معرفت تاریخی مبتنی بر نظریه «تطابق»^۲ و آینه‌وار فهم نمی‌شود. در این نگره، معرفت تاریخی سهل‌الوصول نیست و دست‌یافتن بدان کار اهل فن است؛ کسانی که مهارت می‌دانند و به روش‌های علمی مسلط‌اند. اشراف به مجموعه‌ای از مهارت‌ها و روش‌های علمی کمی و کیفی لازم است تا تاریخ‌ورز به توصیف عمیق و گسترده درباره‌ی یک رویداد تاریخی دست یابد.

یکی از ناقدان، ساده‌انگارانه در نقد رویکرد توصیف‌محور گفته است که: «پارادایم مسلط بر این ساختار، دستیابی به حقیقت تاریخی را برای خود سهل‌الوصول کرده و مدعی است تاریخ به‌سادگی آنجا ایستاده و منتظر است تا با اتخاذ منابع و روش‌های درست توسط مورخان فراچنگ آید» (کریمی، ۱۴۰۰: ۵)

ریشه‌ی این برداشت‌های ناصواب خلط میان تعریف دقیق تاریخ‌نگاری نقلی و تاریخ‌نگاری توصیفی است. تاریخ‌نگاری توصیفی را نباید با وقایع‌نگاری و تاریخ‌نگاری نقلی اشتباه گرفت. تاریخ‌نگاری نقلی مربوط به پارادایم سنت است و نسبتی با روش‌های مدرن ندارد؛ درحالی‌که مدافعان توصیف فربه مورخان‌اند که تعلق فکری‌شان به مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری مدرن است و سخت‌پای‌بند به روش در مطالعات تاریخی‌اند.

دیگر اینکه، دفاع از توصیف فربه مدعایی الزاماً عین‌گرا نیست. به این معنا که سخن‌گفتن از ترجیح توصیف فربه حتماً و بالضروره نسبتی با اثبات‌گرایی^۳ ندارد. در این رویکرد، نگاه به معرفت تاریخی الزاماً عینی نیست. می‌توان در عین حال هم قائل به تاریخ‌توصیفی بود و هم رسیدن به کنه امر واقع را ممکن ندانست. معرفت تاریخی را ذهنی فهم کرد و به‌جای سخن‌گفتن از کشف، به فهم بهای بیشتری داد. می‌توان به ترجیح توصیف نسبت به تحلیل در تاریخ‌ورزی پایبند بود و در عین حال از تاریخ‌نگاری تطابقی و آینه‌وار دفاع نکرد. به بیان دیگر، نباید مدافعان تاریخ‌توصیفی را اثبات‌گرا دانست و از طرف‌داران تاریخ بی‌طرفانه و تاریخ‌عینی شمرد.

سخن در باب مهم‌ترین وظیفه‌ی مورخان است، نه ماهیت معرفت تاریخی که عینی است یا ذهنی. اگرچه این بدان معنا نیست که همه‌ی مدافعان تاریخ‌توصیفی باور اثبات‌گرایانه ندارند. ممکن است اثبات‌گرا باشند و ممکن است نباشند. نکته این است که این دو را لازم و ملزوم

1. Traditional Historiography
2. Correspondency
3. positivism

یکدیگر گرفتن خطاست.

دقیقه دیگر اینکه این ادعا را هم می‌توان داشت که دفاع از توصیف فربه به معنای دفاع از تاریخ کوتاه‌مدت نیست. مورخان در دل توصیف فربه در کنار رویدادها می‌توانند به ساختارها و فرایندها هم توجه کنند. یعنی به تعبیر «پیتر برک» می‌توان نوع جدیدی از روایت را به کار گرفت که موضوع‌های ساختاری را نیز همانند جریان زمانی و گاه‌شمارانه که مشخصه تاریخ رویدادی است، در نظر بگیرند. وی معتقد است، مورخان می‌توانند روایت‌هایی بسازند که به اندازه کافی پرمایه باشند و به همان اندازه که به آدمیان و رویدادها می‌پردازند، به ساختارها و فرایندها نیز پردازند (نقل از کلارک، ۱۳۹۶: ۱۳۴).

هاشم آقاجری در نقد رویکرد توصیف‌محور به برخی موردهای موفق در تاریخ‌تئوریک مانند «ابن‌خلدون، مارکس، ماکس وبر، چارلز تیلی، مکتب آنال، تاریخ‌نگاری پست کلونیال، تاریخ‌نگاری سوبالترن و تاریخ‌نگاری فمینیستی»^۱ (عباسی و ملک‌شاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۱) اشاره کرده است. در پاسخ باید گفت، این نمونه‌ها در ساحت تاریخ‌ورزی ناقض رویکرد توصیف‌محور نیستند. برجستگی نمونه‌های بالا (البته در مقام فعل مورخانه نه فیلسوفانه و جامعه‌شناسانه) این است که فراتر از تاریخ سیاسی به واحدهای دیگر مطالعه در تاریخ‌شناسی توجه نموده یا موضوعات جدید یا رویکردهای نویی را به میان آورده‌اند؛ بدون اینکه از وظیفه اصلی خود در مقام یک مورخ که عبارت از توصیف عمیق و گسترده باشد، غفلت کنند.

ابن‌خلدون در «مقدمه» از علم‌غمران سخن می‌گوید. جان‌مایه کلام او در این اثر این است که به «تاریخ فرهنگی» باید توجه کرد و تاریخ‌نگاری نباید در امر سیاسی خلاصه شود. او در «مقدمه» اش نه از فلسفه تاریخ سخن می‌گوید (آن‌گونه که رایج است و ادعا می‌شود) و نه توصیف پرمایه را خفیف می‌شمارد. او به دنبال آن است که رویکرد مسعودی و ابوعلی مسکویه را در تاریخ‌نگاری اسلامی برجسته کند؛ یعنی توجه به تاریخ‌نگاری فرهنگی و اجتماعی در کنار تاریخ‌نگاری سیاسی.

کجای این رویکرد با مدعای ما در ترجیح توصیف بر تحلیل در تعارض است؟! نظریه‌ای که به ابن‌خلدون در «مقدمه» و «العبر» نسبت داده می‌شود، نظریه زوال/ انحطاط است. او نخستین مورخ مسلمان است که به موضوع زوال به‌عنوان یک پُرسمان پرداخته است. چنان‌که سید جواد طباطبایی گفته است: «ابن‌خلدون برای نخستین بار پرسش‌هایی را طرح کرد که هیچ‌یک از اندیشمندان دوره اسلامی نتوانسته بود آن پرسش‌ها را به‌صورت منظومه‌ای طرح

۱. موافقت با استاد در این که مارکس و ماکس وبر و چارلز تیلی را مورخ بنامیم، بسیار سخت است. اینان بیشتر به فیلسوف تاریخ و حقوق‌دان و جامعه‌شناس بودن شهره‌اند تا مورخ.

کند. ابن‌خلدون با تکیه بر سنت خردگرایی فیلسوفان دوره اسلامی، به‌ویژه ابن‌رشد و با عنایتی که به منطق داده‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمان خود داشت، توانست نخستین بار نظریه عمومی انحطاط دوره اسلامی را تدوین کند» (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۸۰).

دقیقه‌ای که در نگره آفاجری مغفول مانده این است که ابن‌خلدون این نظریه را از دل توصیف عمیق و گسترده خود در «مقدمه» و سپس «العبر» به دست داده است. او به‌عنوان مورخی حرفه‌ای نخست به مهم‌ترین رسالت علمی خود یعنی توصیف فربه می‌پردازد و سپس از دل این توصیف به نظریه‌ای هم می‌رسد که آن منطق زوال در تمدن مسلمانان است. این دقیقاً همان رویکردی است که نگارنده از آن دفاع می‌کند. یعنی تقدم توصیف بر تحلیل، تقدم داده بر نظریه و ترجیح جست‌وجوی چستی و چگونگی رویدادها بر چرایی وقوع آن‌ها؛ کاری که ابن‌خلدون کرده است.

این همان کاری است که برینگتون مور در کتاب ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی^۱ انجام داده یا همان کاری است که دیگر مورخان آکادمیک انجام می‌دهند، اما برخی از آن‌ها پایان توصیف پرمایه خود را به ارائه نظریه‌ای ختم می‌کنند و برخی به همان توصیف فربه اکتفا می‌کنند. نکته مشترک همه این پژوهش‌های مورخانه رجحان و برتری توصیف بر تحلیل است؛ چه ابن‌خلدون دوره سنت باشد، چه ویلفرد مادلونگ، خلیل اینالجیق یا فریدون آدمیت دوره مدرن.

نمونه‌های دیگر مورد اشاره آفاجری هم از همین جنس است. مگر غیر از این است که نومورخان مکتب آنال به تاریخ‌نگاری فرهنگی و اجتماعی و روانی در مقابل تاریخ‌نگاری سیاسی بهای بیشتری می‌دهند؟ مگر غیر از این است که در آثار نومورخان آنالی مانند مارک بلوخ، لوسین فور، فرنان برودل و... توصیف عمیق و گسترده جایگاه ویژه‌ای دارد؟ از جامعه فئودالی^۲ و لمس سلطنتی^۳ مارک بلوخ گرفته تا سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۸۰۰-۱۴۰۰^۴ و مدیترانه و جهان مدیترانه در عصر فیلیپ دوم^۵ فرنان برودل. مگر غیر از این است که

۱. ترجمه حسین بشیریه، ۱۳۹۵

۲. ترجمه بهزاد باشی، ۱۳۶۳

۳. بنگرید به (مقدمه پرویز پیران به نقل از برودل، ۱۳۷۲)

۴. همان

5. (Fernand, 1996)

همان‌طور که کلارک یادآور شده، تفاوت فقط در اینجاست که برودل در اقدامی به‌منظور نشان‌دادن مرگ تاریخ رویدادی، رویداد مرگ فیلیپ دوم را به صفحات پایانی کتاب مدیترانه خود منتقل کرد و تاریخ دریا را به‌جای تاریخ شاهان بر صدر نشانده. بنگرید (کلارک، ۱۳۹۶: ۹۹).

تاریخ‌نگاری پسااستعماری (پست‌کلونیال)، مهم‌ترین دغدغه‌اش توجه به پیامدهای فرهنگی استعمار در مقابل پیامدهای سیاسی آن است؟ مگر غیر از این است که تاریخ‌نگاری سوبالترن به جای طبقات فرادست، فرودستان را در مرکز تاریخ‌نگاری خود قرار می‌دهد؟ در آثار آنتونیو گرامشی^۱، گایاتری چاکراورتی اسپیواک^۲ و راناچیت گوها^۳، مگر غیر از این است که هر مدعایی به استناد یا در پس توصیف عمیق و گسترده از حیات فرودستان آمده است؟! فاطمه مرینسی به‌عنوان جامعه‌شناس - مورخی فمینیست، مگر غیر از این است که در پی توصیفی عمیق و گسترده در کتاب *زنان پرده‌نشین و نخبگان جوشن‌پوش؛ برداشتی نوین از حقوق زن در اسلام*^۴ و دیگر آثارش، می‌کوشد کلان‌روایت‌های غلط درباره نگاه فرومایه به زن را در تاریخ اسلام مردود اعلان کند؟! همه این رویکردهای تاریخ‌نگارانه کوشیده‌اند موضوع و منظر مطالعه خود را در مطالعات تاریخی تغییر بدهند، اما هیچ‌کدام توصیف فربه را قربانی تفسیر فربه نکرده‌اند.

ب. دفاع از توصیف فربه به‌عنوان مهم‌ترین کارویژه دانش تاریخ، توجه ویژه‌ای به مهارت‌آموزی و کاربست روش دارد. این رویکرد به‌دنبال آن است تا با تعریف و تبیین کارویژه‌ای مشخص برای رشته تاریخ، نظام آموزشی آن را به‌ویژه در گروه‌های علمی دانشگاهی به سمتی سوق بدهد که برآیند آن تربیت دانشجویانی باشد که به‌صورت اختصاصی مهارت‌هایی را بیاموزند که در هیچ دپارتمان دیگری به‌صورت جدی مورد توجه نیست. نتیجه این امر آن می‌شود که ماحصل تلاش علمی دپارتمان‌های تاریخ، آماده‌سازی نیروی متخصص و ماهر به جامعه علمی باشد نه کارگر ساده. در این میان به آموزش مهارت‌هایی مانند گاه‌شماری و تقویم، ماده تاریخ، کاغذشناسی، خط‌شناسی، سندشناسی، سندخوانی، فهرشناسی، زبان‌دانی، متن‌خوانی، جرح و تعدیل، نسب‌شناسی، رجال‌شناسی، حدیث‌شناسی، رمزنگاری و... توصیه می‌شود.

در کنار یادگیری مهارت‌های مختلف، یادگیری روش‌های علمی آزمون مدعاهای کمی و به‌ویژه کیفی، مورد تأکید مدافعان رویکرد توصیف‌محور است. می‌دانیم روش‌ها در علوم مختلف ساری و جاری‌اند و از بالای سر همه علوم می‌گذرند و شاید خاستگاه‌شان علمی خاص باشد؛ اما به همه علوم تعلق دارند. قالب‌هایی هستند که اگر برای آزمون هر مدعایی در

۱. گرامشی واضع مفهوم سوبالترن Subaltern است. برای شناخت بیشتر، بنگرید به (گرامشی، ۱۴۰۲).

۲. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های او، بنگرید به (اسپیواک، ۱۳۹۹).

۳. برای پژوهشی بنیادی در این حوزه از راناچیت گوها، بنگرید به (Ranajit, 1983).

۴. ترجمه ملیحه مغازه‌داری؛ با مقدمه و ویرایش محمد کریمی زنجانی اصل

هر علمی مناسب باشند، می‌توانند به کار آیند. در تاریخ‌شناسی هم این روش‌ها کاربرد دارند و می‌توانند در توصیف و تحلیل به کار گرفته شوند. پس توجه به روش را که رویکردی مدرن است، نباید تنها ویژه رویکردهای تحلیلی بدانیم. اتفاقاً بخش زیادی از این روش‌ها و به‌ویژه روش‌های کیفی، توصیف‌محور و در خدمت آن‌اند؛ برعکس رویکردهای کمی که بیشتر در خدمت تحلیل و تفسیرند. از آنجا که مدعای (فرضیه)های علمی در پژوهش‌های تاریخی عموماً کیفی‌اند، بنابراین بخش زیادی از این روش‌ها، توصیف پُرمايه را دغدغه خود دارند تا تحلیل و تفسیر؛ از پدیدارشناسی و هرمنوتیک گرفته تا تحلیل گفتمان و گرنرد تئوری^۱ و ...

پ. توصیف فربه به معنای نادیده‌گرفتن نظریه‌های علمی نیست. مسئله، نفی «نظریه‌آزمایی» و ترجیح ندادن آن به داده‌شناسی در مطالعات تاریخی است، نه بهره‌برداری از نظریه‌ها و الهام‌گرفتن از آن‌ها. توضیح اینکه نظریه^۲ قالبی است که هم می‌تواند در تاریخ توصیفی کاربرد داشته باشد و هم در تاریخ تحلیلی. این‌گونه نیست که نظریه‌ها فقط به کار تحلیل بیایند و بس. برخی از ناقدان، دفاع از تاریخ توصیفی را ضدیت با نظریه برداشت کرده و آن را به «نظریه‌هراسی» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۲۱۵-۲۱۴) متهم نموده‌اند. برداشتی که بی‌تردید نادرست است.

هاشم آقاجری در دفاع از برجسته‌سازی «نظریه‌آزمایی» در مطالعات تاریخی تنها نیست. علی‌محمد ولوی هم از مدافعان سرسخت آن است. حتی این دو می‌کوشند آغازکننده سيطرة این رویکرد در دپارتمان‌های تاریخ را به نام گروه علمی که خود به‌نوعی متولی آن بودند، ثبت کنند.^۳ شاید نتوان گفت آغازکننده کدام‌یک بودند، اما هیچ تردیدی در این نیست که گروه تاریخ دانشگاه تربیت‌مدرس و دانشگاه الزهرا(س) در معماری این بنای کج بیش‌ترین سهم را نسبت به گروه‌های دیگر مانند گروه‌های تاریخ دانشگاه تهران و دانشگاه شهید بهشتی داشتند.^۴

1. Grounded Theory

2. Theory

۳. آقاجری در مصاحبه با سمیه عباسی و هاشم ملکشاهی به «پیشرو بودن گروه تاریخ دانشگاه تربیت‌مدرس در آغاز مباحث مرتبط با مطالعات تاریخ تئوریک در زمانی که دیگر گروه‌های تاریخ کشور اطلاعی از این مباحث نداشتند» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۵) اشاره دارد. ولوی هم در مصاحبه با نامبردگان چنین ادعایی دارد: «زمانی در گروه تاریخ دانشگاه الزهرا(س) این مباحث مطرح بود که دانشکده‌ها و گروه‌های دیگر آن را به تمسخر گرفته و آن را کاری فانتزی می‌دانستند. خوشحالم بعد از نزدیک [به] چهل سال تکاپو و تلاش در این عرصه، می‌بینم در دانشگاه‌هایی که این باور در آن‌ها مطرح نبود و حتی نگاه منفی داشتند، الان در همان مسیر ما هستند.» (همان)

۴. سنت تاریخ‌نگاری مبتنی بر توصیف فربه در دانشگاه تهران از آغاز تا اکنون غالب بوده است. از عباس آقبال آشتیانی تا غلامحسین زرگری‌نژاد در متونی که خلق کرده‌اند، بر این سنت پایبند مانده‌اند. ایضاً گروه تاریخ

ولوی اساساً مهم‌ترین کار در پژوهش‌های تاریخی را در کنار آزمون فرضیه، آزمون نظریه می‌داند: «اگر بخواهیم به سمت حل مسئله برویم و علمی را کاربردی کنیم، باید بیاییم سراغ آزمون فرضیه و آزمون نظریه و این دو کار باید انجام شود» (همان: ۱۹۶-۱۹۵). تأکید بر نظریه‌آزمایی بیش از هر استاد تاریخ دیگری (حتی هاشم آقاجری) در بیانات علی‌محمد ولوی بازتاب یافته است. علت این امر علقه ویژه وی به رشته جامعه‌شناسی و در مقطعی (کارشناسی) تحصیل در آن است، اما او غافل از این است که هیچ زمانی «آزمون نظریه» در سنت تاریخ‌ورزی قدیم و جدید (اعم از ایرانی و انیرانی) برای مورخان رویکردی جذاب نبوده و نیست.

مورخان همواره به دنبال شرح تاریخی مبسوط بودند و از تقلیل و ساده‌سازی آن در قالب گزاره‌ای فرازمانی و فرامکانی x آنگاه y پرهیز داشتند. پژوهش‌های تاریخی، پژوهش‌هایی مبتنی بر نام‌هاست و نه متغیرها. تبدیل نام‌ها به متغیرها دغدغه عالمان علوم تعمیمی است و تاریخ‌ورزان چندان رغبتی بدان نشان نمی‌دهند.^۱

فارغ از این، کسانی مانند ولوی و آقاجری که غایت دانش تاریخ را همانند جامعه‌شناسی و دیگر علوم تعمیمی، «نظریه‌پردازی» و «نظریه‌آزمایی» می‌دانند، باید به این پرسش کلیدی پاسخ بدهند که اگر این‌گونه است، پس مثلاً فرق بین تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی چیست؟ اساساً چرا این‌ها در یک دپارتمان ادغام نمی‌شوند؟ موضوع و روش در این دو علم که مشترک است، اگر غایت را هم مشترک بگیریم دیگر چه فرقی بین این دو باقی می‌ماند؟

ماحصل سال‌ها مساعی ولوی و آقاجری برای به صدرنشاندن نظریه‌آزمایی در پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی، تقلیدهای ناشیانه از رویکردهای مسلط در علوم تعمیمی و بی‌خاصیت کردن پژوهش‌های تاریخی دانشجویی است. در چنین رویکردی به مسئله پژوهش، «آزمون نظریه» بیش از «داده‌شناسی و توصیف فربه آن‌ها» اهمیت پیدا می‌کند و محوریت پژوهش در عمل با «آزمون نظریه» است و نه توصیف عمیق و گسترده داده‌ها. تأکید بر «نظریه‌آزمایی» در پژوهش‌های تاریخی یعنی تکاپو در وضعیت معلق با تاریخ‌شناسی نشستن و با جامعه‌شناسی بلندشدن. نتیجه این وضعیت شترمرغی چیزی جز خاصیت‌زدایی و سلب هویت رشته‌ای از دانش تاریخ نیست. کاری که در این چند دهه، دانسته یا نادانسته، استادانی

دانشگاه شهید بهشتی با بزرگانی چون حسینعلی ممتحن، محمداسماعیل رضوانی، رضا شعبانی و...
۱. به همین سبب است که برخی از فیلسوفان علم در علمیت دانش تاریخ تشکیک کرده و آن را در بهترین حالت «علم آلی» (آن‌گونه که شوپنهاور باور داشت) یا «علم مقدماتی» (آن‌گونه که کارل همپل معتقد بود) ارزیابی می‌کردند.

مانند آقاجری و ولوی پیش‌ران آن بوده‌اند.

هاشم آقاجری و در جایی قباد منصوربخت (همان: ۱۹۳) به این موضوع تأکید دارند که اساساً دانش تاریخ دانشی نظریه‌ساز است. آقاجری ادعایی صریح در این باره دارد: «چرا باید مبلغ این تفکر اشتباه باشیم که تاریخ نیازمند گرفتن تئوری از رشته‌های دیگر است، درحالی‌که مورخان و دانش تاریخ خود در این زمینه پیشرو هستند» (همان: ۱۹۱).

نگارنده در اینکه نظریه‌ها از دل داده‌های تاریخی برمی‌آیند، با آقاجری هم‌نظر است. در این تردیدی نیست که مثلاً نظریه «محرومیت نسبی موجب انقلاب می‌شود»، از دل توصیف عمیق و گسترده مورخان از انقلاب‌ها برآمده و بر زبان یک جامعه‌شناس انقلاب‌ها (تد رابرت گر)^۱ جاری شده است، اما پرواضح است که خود مورخان این نظریه را از درون توصیف پُرمايه خود بیرون نکشیده و برجسته نموده‌اند و یک جامعه‌شناس است که آن شرح‌های تاریخی مبسوط مورخان را در قالب نظریه‌ای فرازمانی و فرامکانی ذیل گزاره‌ای علی (x آنگاه y) تبیین نموده است.

دلیل این امر هم کاملاً واضح است: علاقه و ذائقه مورخان، شرح مبسوط رویدادهاست و علاقه جامعه‌شناسان و دیگر عالمان علوم تعمیمی خلاصه‌کردن آن شرح مبسوط ذیل گزاره‌ای فرازمانی و فرامکانی به نام نظریه است که قابلیت تعمیم هم داشته باشد. اینکه مورخان می‌توانند نظریه‌سازی هم بکنند و از دل توصیف‌های پُرمايه خود گزاره‌های فرازمانی و فرامکانی استخراج و آن را برجسته سازند، امری غیرممکن نیست؛ ولی آنچه حداقل تاکنون در کارهای مورخان دیده‌ایم، رغبت نشان‌ندادن به آن است.^۲ به همین روی است که تاکنون هیچ

۱. چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی‌زاد. از این اثر ترجمه دیگری انجام شده است: شورش سیاسی؛ علل، نتایج و بدیل‌ها، ترجمه سعید صادقی جقه.

۲. سمیه عباسی و هاشم ملکشاهی در جستار خود پس از ارائه آمارهایی از مقالات انتشاریافته در مجلات تاریخی، نتیجه گرفته‌اند که «هنوز امر پژوهش و نظام آموزش دانشگاهی تاریخ در ایران در سیطره توصیف‌گرایان است» (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۲۱۴). دلیل آن کاملاً واضح است، زیرا نظریه‌آزمایان هم در ساحت عمل همانند توصیف‌گرایان می‌پژوهند و می‌نویسند. در سطح نظر ادعاهای زیادی طرح می‌شود. مهم این است که مبتنی بر آن ادعاها به تألیف متن روی آورد. با صدای بلند از تاریخ‌نگاری پست‌مدرن دفاع کردن چندان هنر نیست. هنر واقعی آن است که براساس آن، یک دوره از تاریخ ایران نوشته شود تا عیارش مشخص گردد. سال‌هاست عده‌ای از دوره‌بندی سلسله‌ای تاریخ ایران انتقاد کرده و آن را کهنه و به دردبخور می‌نامند. این گروه برای جانداختن طرح نویی از دوره‌بندی تاریخ ایران باید به نگارش متن‌هایی بر آن اساس مبادرت بورزند. تا این کار اتفاق نیفتد، آن نقدها را کسی جدی نخواهد گرفت و تأثیرگذار نخواهد بود. اگر دوره‌بندی سلسله‌ای از تاریخ ایران پذیرفته شده و جافاده است، به پشتوانه مجموعه‌ای از پژوهش‌های تاریخی است که بر آن اساس انجام شده‌اند. دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

کتابی با نام «نظریه‌های کلاسیک تاریخ‌شناسی»، «نظریه‌های جدید تاریخ‌شناسی» و نظایر این‌ها (آن‌گونه که در علوم تعمیمی به‌وفور شاهد آنیم) تألیف نشده است؛ بنابراین، طبیعی است اگر تاریخ‌ورزی بخواهد؛ مثلاً ساختار دولت صفوی را توصیف پُرمايه بکند، ناگزیر از رجوع به نظریه‌های ساختاری مندرج در آثار جامعه‌شناسان و سیاست‌شناسان است. کجای این امر بدیهی جای تعجب و تأسف دارد؟!

ت. ایده رجحان «توصیف فربه» به‌دنبال دوگانه‌سازی میان «توصیف» یا «تحلیل» نیست. برخی از ناقدان به عمد یا به سهو، ایده «توصیف فربه به‌عنوان مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان» را به‌شکل تنها وظیفه رشته‌ای مورخان خوانده و موضع گرفته‌اند. سیمین فصیحی، علیرضا ملایی توانی و داریوش رحمانیان از آن شمارند. داریوش رحمانیان در این باره می‌گوید: «دیگر زمان آن گذشته که امثال دورکیم و اسپنسر و غیره گمان می‌کردند کار تاریخ و مورخ صرفاً این است که داده‌های خام و صحیح را گردآوری کند و کنار بنشیند و کار تحلیل و پردازش و نظم بخشیدن به آن‌ها را به متخصصان دیگر رشته‌ها، به‌ویژه جامعه‌شناسی بسپارد» (همان: ۱۹۷).

علیرضا ملایی توانی هم نظری به همین مضمون دارد: «توصیف مهم است، ولی توقف در آن ظلم به دانش در رشته تاریخ است و مانع ورود مورخان به عرصه‌ها و موضوعات متعددی است که در حال شکل‌گیری می‌باشد» (همان: ۱۹۳). سیمین فصیحی هم این منازعه روشی را ذیل دوگانه‌سازی توصیف یا تحلیل دیده است: «چون حوزه تاریخ خیلی گسترده است، هیچ نوع خودکامگی را بر نمی‌تابد که من برای کشف حقیقت یا واقعیت از این روش یا از آن روش استفاده کنم... موضوع مشخص می‌کند که کدام شیوه پژوهش بهتر است» (همان: ۱۹۷).

این حرف‌ها برداشت غیردقیق از مدعای این قلم است. نگارنده در هیچ جایی از تنها وظیفه مورخ سخن نرانده است. آنچه بر آن تأکید می‌کند درباره مهم‌ترین وظیفه مورخان است. تحریف مهم‌ترین به تنها وظیفه، باعث این برداشت‌های ناصواب شده است. سخن بر سر این است که مورخ مهم‌ترین وظیفه خود را که اقتدار و کارویژه رشته‌ای او در آن نهفته است، به نحو احسن انجام بدهد و سپس به‌دنبال کارهای دیگری برود که نقطه تلاقی و اشتراک این علم با علوم هم‌پیوند است.

این دقیقاً همان کاری است که هر رشته علمی برای حفظ بقا و ماندگاری خود انجام می‌دهد. کاری مختص خود تعریف و سعی می‌کند به نحو احسن آن را به انجام برساند. طبیعی است که فارغ از آن کار ویژه، برخی از کوشش‌های رشته‌ای آن‌ها مشترک با دیگر رشته‌های مرتبط باشد؛ بنابراین نزاع بر سر این یا آن نیست، نزاع بر سر این است که تعین رشته‌ای

مورخان با چه مهارت علمی ویژه آنان تعریف شده است. انتظار عالمان علوم دیگر از مورخان چیست؟ اینان قرار است چه خلأ علمی را پُر کنند که عالمان علوم دیگر از انجام آن ناتوان‌اند. قراردادن این وظیفه مهم در عرض وظایف فرعی دیگری که فقط مختص رشته ما نیست و در دپارتمان‌های دیگر هم انجام‌پذیر است، خطایی است بزرگ که اصرار بر تداوم آن زوال و مرگ رشته تاریخ را به دنبال خواهد داشت. مرگی که در زمان وقوع، اتفاقی ساده قلمداد خواهد شد و کسی را نگران و غمگین نخواهد کرد؛ زیرا تابوت آن را پیش‌تر همین استادان دلباخته به علوم تعمیمی فراهم کرده و درحالی‌که این رشته هنوز جانی در بدن داشت، جنازه آن را بر این تابوت نهاده و محفل به محفل رشته‌نمایی آن را جار زده و آخر بسان مادر آدی ویلیام فاکنر گور به گورش^۱ کردند.

در کنار این دوگانه‌سازی کاذب، نگاه دیگری هم وجود دارد که به یکسان‌انگاری توصیف و تحلیل تأکید می‌کند. در این تردیدی نیست که در ساحت معرفت‌شناسی تاریخی، توصیف سطحی از تحلیل است و اساساً تفکیک و مرزبندی میان این دو ممکن نیست؛ بنابراین ترجیح تاریخ توصیفی و تمیز آن از تاریخ تحلیلی در ساحت روش تحقیق^۲ و روش‌شناسی^۳ معنادار است و نه معرفت‌شناسی^۴.

بدون‌شک در درون هر توصیفی، تحلیل و تفسیر مورخ مبتنی بر گرایش‌ها و حیث‌التفاتی او نهفته است. اما نکته این است که در ساحت روش تحقیق و روش‌شناسی، هر پژوهشی رسالتی برای خود تعریف می‌کند که آیا مسئله او چیستی یا چگونگی موضوع است یا چرایی آن. براین اساس هم پرسش‌های تحقیق به صورت چیستی، چگونگی یا چرایی تنظیم می‌شود. در این سطح از تحقیق، واضح است که داستان توصیف از تحلیل جداست.

ممکن است مسئله یک تاریخ‌ورز چیستی و چگونگی حمله عرب مسلمان به ایران باشد و نه چرایی آن. در چنین شرایطی تمام ارکان پژوهش باید برای توصیف پرمایه از این رویداد طراحی بشود. اما اگر مسئله تاریخ‌ورز چرایی حمله عرب مسلمان به ایران باشد، باید طرحی دیگر ریخت و طرح‌نامه‌ای با رویکردی تحلیلی تنظیم کرد. طبیعی است این دو نوع پژوهش عین هم نیستند و از اساس تفاوت‌هایی با هم دارند؛ از این رو نمی‌توان در سطح روش‌شناختی، این دو رویکرد پژوهشی را یکی انگاشت. باین حال تردیدی نیست که در هر دو نوع پژوهش

۱. اشاره به زمانی از ویلیام فاکنر به نام گوربه‌گور است که در آن تابوت مادر خانواده پیش از مرگ و در جلوی چشمان او توسط فرزندان ساخته می‌شود.

یادشده، حیث التفاتی پژوهشگر ساری و جاری است.

ث. دفاع از توصیف فربه به معنای نگاه خنثی به مسائل انسانی نیست. مهم‌ترین تأثیرگذاری مورخان در تحولات سیاسی، اجتماعی، فکری و اقتصادی معاصر، زمانی است که تصویری صحیح، دقیق، عمیق و معطوف به حقیقت‌جویی و حقیقت‌دوستی از گذشته انسانی به جامعه خود عرضه کنند. یعنی بکشند فارغ از منافع شخصی، قومی، ملی و اعتقادی، روایتی واقعی یا قریب به واقع درباره رویدادهای تاریخی به دست دهند. عمق تأثیرگذاری مورخان همین است؛ یعنی ارائه توصیفی پرمایه و عاری از ارزش‌ها و گرایش‌ها. پایبندی به شرافت مورخانه اینجاست که رخ می‌نماید. اینجاست که تاریخ در تقابل با ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های گونه‌گون قرار می‌گیرد و اعتقاد و حیث التفاتی از هر نوعی را فدای حقیقت تاریخی می‌کند.

تاریخ ناب، اگر وجود داشته باشد، بیش از هر چیزی در توصیف عمیق و گسترده نمود دارد. توصیفی که غایت آن رسیدن به کنه امرواق است، فارغ از آنکه باورها و گرایش‌های قومی، ملی و دینی در این باره چه موضعی دارند. فارغ از اینکه تاریخ‌شناسی در خدمت قدرت سیاسی باشد و بخواهد دانشی از جنس آن را تولید کند. آنچه پست‌مدرن‌ها در این باره می‌گویند این است که رسیدن به کنه امرواق آرزویی غیرممکن و خیالی باطل است. مدعای پست‌مدرنی چه درست باشد و چه نادرست، نگارنده در این تردید ندارد که باید غایت تکاپوی علمی هر مورخی رسیدن به کنه امرواق باشد. تعقیب غایتی غیر از این، او را از مورخ‌بودن ساقط می‌کند. به این اعتبار هر مورخی باید حقیقت‌جو باشد و رسیدن به آن را محال نداند، حتی اگر در این مسیر ناکام باشد. به این معنا و با این تعریف، اگر توصیف فربه، آن‌گونه که سیمین فصیحی ادعا می‌کند (عباسی و ملکشاهی، ۱۴۰۱: ۱۹۸)، به دنبال «تاریخ برای تاریخ» باشد، این قلم آن را امری خطا نمی‌داند و باور بدان را انکار نمی‌کند.

به‌جای نتیجه‌گیری

در این نوشته کوشیدم مدعای «توصیف فربه، مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان» را بیشتر تشریح کنم و در این میان به برخی نقدها نیز پاسخ بدهم. دغدغه من اعتلای رشته تاریخ و پیشگیری از زوال و انحطاط آن است. برخی کج‌روی‌ها، مرگ این رشته را نزدیک کرده است. تقلیدها و پیروی‌های ناصواب و نابجا از رشته‌های دیگر (به‌ویژه جامعه‌شناسی) توسط برخی از استادان ذی‌نفوذ تاریخ و تعمیم رویکردهای علمی آن رشته‌ها در دپارتمان‌های تاریخ بدون اینکه به مختصات رشته تاریخ توجه داشته باشند، تداوم حیات دانشگاهی این رشته را با مشکلات عدیده روبه‌رو کرده است. مهم‌ترین مشکل، به‌حاشیه‌رفتن کارویژه اصلی آن است.

در مقابل، ایجاد تعهداتی برای این رشته از جنس تعهدات علمی دپارتمان‌هایی مانند جامعه‌شناسی و سیاست‌شناسی است. ایده‌ی ترجیح توصیف پرمایه به‌عنوان مهم‌ترین کارویژه رشته و دانش تاریخ به‌دنبال آن است که با هشدار درباره‌ی این کج‌روی‌ها، از انحلال رشته‌ی تاریخ در درون رشته‌های دیگر هم‌پیوند جلوگیری کند.

دانش تاریخ معرفتی است داده‌بنیاد. ارائه‌ی داده‌های معتبر درباره‌ی گذشته‌ی انسانی کاری است بس سخت و صعب که مورخان انجام آن را برعهده دارند. آن‌ها برای این کار باید به دل اسناد و مدارک بزنند و از لابه‌لای آن‌ها روایتی واقعی یا قریب به واقع را بیرون کشیده و توصیف و تبیین کنند. آنچه مورخ ارائه می‌کند، مورد استفاده‌ی خیلی از علوم به‌ویژه علوم انسانی و اجتماعی قرار می‌گیرد. بنای نظریه‌پردازی خیلی از علوم تعمیمی هم همین داده‌هایی است که تاریخ‌ورزان ارائه می‌کنند. در تقسیم کاری که میان علوم صورت گرفته، شاید سخت‌ترین آن به دوش مورخان افتاده است. همین هم باعث شده عالمانی چون اسپنسر، مورخان را چونان عمله‌ها ببینند و کارگرانی زحمتکش برای معمارانی شیک‌پوش که نامشان جامعه‌شناس است و سیاست‌شناس و... بی‌تردید اسپنسر اشتباه می‌کرد. صدالبته تواضع و فروتنی مورخان او را به این اشتباه انداخته بود. فروتنی همراه با سکوت و عدم تبلیغ درباره‌ی کار بسیار سخت و البته بسیار ذی‌قیمتی که انجام می‌دهند. مورخان هیچ‌وقت صدای‌شان بلند نبود. همین تواضع بیش از حد است که عالمان برج عاج‌نشین علوم دیگر را به اشتباه انداخته است.

شدت تأثیرگذاری داده‌های تاریخی بسیار فراتر از تئوری‌هایی است که در علوم دیگر ارائه می‌شود. وابستگی تئوری‌ها به داده‌ها به‌مراتب بیشتر از وابستگی داده‌ها به تئوری‌هاست؛ از این رو در بازار علم هم مورخان دست بالا را دارند. متاعی که آن‌ها عرضه می‌کنند به‌مراتب ارز و بهایی بیشتر دارد، اما صد افسوس که مورخان ارزان‌فروش‌اند. قدر و قیمت آنچه دارند، نمی‌دانند. حتی به ارزش هنر خود واقف نیستند. شاید نباشند عالمان علمی چون مورخان که این قدر خودکم‌بین باشند. اعتمادبه‌نفس کافی نداشته باشند. به ماهیت دانش خود و مختصات آن نیندیشند. به قدرت عظیمی که معرفتشان در دل خود دارد، ایمان نداشته باشند. ما مورخان گاهی لازم است جدا از موضوع دانشمان، به خود آن نظر کنیم و در باب سرشت و مقام و اعتبار و منزلت‌ش در میان علوم دیگر تأمل کنیم تا خود را عمله‌ی عالمان علوم دیگر نبینیم. بدانیم تاریخ اشرف علوم است و تاریخ‌ورزان، پادشاهان فروتن در کشور علوم انسانی.

منابع

- اسپیواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۹) مرگ یک رشته، ترجمه اسماعیل نجار، مسلم آئینی، سارا سلیمانی، نیکی نصیری، تهران: مهراندیش.
- برودل، فرنان (۱۳۷۲) *سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۸۰۰-۱۴۰۰*، ترجمه بهزاد باشی، با مقدمه‌ای از پرویز پیران، تهران: نی.
- بلوخ، مارک (۱۳۶۳) *جامعه فئودالی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۹) «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۳۰(۲۶)، ۸۷-۶۹.
- _____ (۱۴۰۱) *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی*، (ویراست سوم)، تهران: لوگوس.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۵) «بازتولید معرفت عامه در لفاظیه پژوهش جامعه‌شناختی»، *جامعه‌شناسی ایران*، (۱ و ۲)، ۲۰۶-۱۹۲.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۳) *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: انتشارات کویر.
- عباسی، سمیه؛ ملکشاهی، هاشم (۱۴۰۱) «تاریخ میان‌رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۳۲(۲۹)، ۱۸۳-۱۲۰.
- فاکنر، ویلیام (۱۴۰۱) *گور به گور*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: چشمه.
- کریمی، بهزاد (۱۴۰۰) «پست‌مدرنیسم ما را فروتن می‌کند»، *اعتماد*، سه‌شنبه ۲۲ تیر، ۱۹(۴۹۷۶)، ۵.
- کلارک، الیزابت ا. (۱۳۹۶) *تاریخ، متن، نظریه، مورخان و چرخش زبانی*. ترجمه سید هاشم آقاجری، تهران: مروارید.
- گر، تد رابرت (۱۳۷۸) *چرا انسان‌ها شورش می‌کنند*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- _____ (۱۴۰۰) *شورش سیاسی؛ علل، نتایج و بدیل‌ها*، ترجمه سعید صادقی جقه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گرامشی، آنتونیو (۱۴۰۲) *نامه‌های زندان (جلد اول از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸)* به‌کوشش سرجو کاپریولیو، السافوبینی، ترجمه اثمار موسوی‌نیا، تهران: نی.
- مریسی، فاطمه (۱۳۸۰) *زنان پرده‌نشین و نخبگان جوشن‌پوش؛ برداشتی نوین از حقوق زن در اسلام*، ترجمه ملیحه مغازه‌داری؛ با مقدمه و ویرایش محمد کریمی زنجانی اصل، تهران: نی.
- مور، برینگتون (۱۳۹۵) *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- Braudel, Fernand. (1996). *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*. Berkeley: University of California Press.
- Denzin, N. K. (1989). *Interpretive Interactionism*. Newbury Park, CA: Sage.
- Denzin, N. K., & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2005). *Handbook Of Qualitative Research (3rd Ed.)*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Geertz, C. (1973). *The Interpretation Of Cultures: Selected Essays*. New York: Basic Books.
- Ranajit Guha. (1999). *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*, Oxford University Press, Delhi, 1983, New edition: Duke Univ Press.
- Ryle, G. (1949). *Concept Of The Mind*. London: Hutchinson And Company.

List of sources with English handwriting

- Abbasi, Somayeh, Malekshahi, Hashem (2022). "Interdisciplinary History and its Position in Historical researches", historical perspective and historiography, 32 (29), 120-183.
- Bloch, Mark (1984). Feudal society, translated by Behzad Bashi, Tehran: Āgāz.
- Braudel, Fernan (1993). Capitalism and Material Life 1800-1400, translated by Behzad Bashi, with an introduction by Parviz Piran, Tehran: Našr-e Ney.
- Clark, Elizabeth A. (2016). History, Theory, Text Historians and the Linguistic Turn. Translated by Seyed Hashem Aghajari, Tehran: Morvārd Publications.
- Faulkner, William (2022). As I Lay Dying, translated by Najaf Daryabandari, Tehran: Češmeh.
- Gramsci, Antonio (1402). Letters (Volume 1 from 1926 to 1928) by Serjo Capriolio, Elsa Fobini, translated by Ethmar Mousavinia, Tehran: Ney Publishing.
- Gurr, Ted Robert (1400). Political rebellion : causes, outcomes and alternatives, translated by Saeed Sadeghi Jageh, Tehran: Research Center for Strategic Studies.
- Gurr, Ted Robert (1999). Why men rebel, translated by Ali Morshidizadeh, edited by Hamira Moshirzadeh, Tehran: Institute of Strategic Studies, first edition.
- Hazrati, Hassan (2019). " On the Most Crucial Disciplinary Task of the Historians", journal of historical perspective and historiography, 30(26, 69-87).
- Hazrati, Hassan (2022). Research method in historiography, (3rd edition), Tehran: Logūs.
- Karimi, Behzad (2021). "Postmodernism humbles us", Etemad newspaper, Tuesday, July 22, 1400, year 19, serial number 4976, page 5.
- Mernissi, Fatima (2008). The Veil And The Male Elite: A Feminist Interpretation Of Women's Rightsin Islam, translated by Malihe Maghazedari; With an introduction and edited by Mohammad Karimi Zanjani Asl, Tehran: Ney Publishing.
- Moore, Barrington (2015). Social Origins of Dictatorship and Democracy, translated by Hossein Bashiriyeh, Tehran: Academic Publishing Center.
- Spivak, Gayatri Chakravorty (2019). Death of a Discipline, translated by Ismail Najar, Moslem Aeini, Sara Soleimani, Niki Nasiri, Tehran: Mehrendiš.
- Tabatabai, Seyyed Javad (1994). The decline of political thought in Iran, Tehran: Kavār Publications.
- Talebiyan, Mohammad Reza (2015). "Reproduction of popular knowledge in the envelope of sociological research", Iranian Journal of Sociology, (1 and 2) 192-206.

References in English

- Braudel, Fernand. (1996). *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*. Berkeley: University of California Press.
- Denzin, N. K. (1989). *Interpretive Interactionism*. Newbury Park, CA: Sage.
- Denzin, N. K., & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2005). *Handbook Of Qualitative Research (3rd Ed.)*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Geertz, C. (1973). *The Interpretation Of Cultures: Selected Essays*. New York: Basic Books.
- Ranjit Guha. (1999). *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*, Oxford University Press, Delhi, 1983, New edition: Duke Univ Press.
- Ryle, G. (1949). *Concept Of The Mind*. London: Hutchinson And Company



"Thick Description", the most important scientific responsibility of historians from old to modern period¹

Hassan Hazrati²

Received: 2023/12/14
Accepted: 2024/02/22

Abstract

The main claim of the present essay is that the most important scientific responsibility of historians, whether ancient or modern, is to provide a thick description of important events related to the human past. Some critics of this assertion have criticized it and raised objections to it; For example, the traditional, chronistic and positivist approach is promoted in the study of history. An approach that is no longer acceptable. promoting the double false stereotype of "description or analysis"; denying the use of methods and theories in historical research, promoting a neutral and indifferent approach to the current issues of human societies (theory of history for history) and...

In this essay, the author attempts to provide an appropriate response to these criticisms in addition to further explaining his claim, in order to take a step towards greater understanding among historians about the nature and main function of historiography. The author emphasizes that defending the main function of knowledge and the field of history is an attempt to prevent the decline and decay of this academic field within other areas of humanities and social sciences, especially the general sciences of sociology and politics. The way out of this critical situation is therefore to emphasize dense description as the most important disciplinary task of historians.

Keywords: Historiography, Scientific responsibility, Thick description, Nomothetic sciences, Old, Modern.

1. DOI: 10.22051/hph.2024.45872.1701

2. Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, University of Tehran, Tegrn, Iran. hazrati@ut.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507